

موضوعی - مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

مردم هوشمند شیراز بمسجد تاریخی کریمخان زند دل بستگی دارند ، در کنار مسجد شهریار عادل سرای قالی فروشان است . در آنجا مردی روشن بین روزها سرگرم خرید و فروش است ، سرد و گرم روزگار دیده و چشیده ، گرچه در خواندن و نوشتن توانا نیست و خود را بی سواد میداند .

راه هارفت ، مسلک هادید ، مشربها و مذهب هاشنید ، سالیانی درویشی رامنکرشد ، هر درویش دوره گردی را دشمن بود ، چون مرد کار و زحمت است درویشی را برخلاف کوشش و تکاپو دانست ، روزها و شبها بر این خیال خام گذراند تا آنکه چشم نهان بینش کم کم باز شد ، اندک اندک ذوق مثنوی خوانی در وی پدید آمد ، احساس نمود که پشت سر این دنیای مادی جهان دیگری هست ، گاهگاه روزهای از آن نمودار میشود !! ناگاه شبی در انجمنی از عاشقان که گفتگوی دل و دلدار بود ، سخنی بر زبان رفت ، مجلس دوزخ و قیل و قال که بجز یاد اهل ذوق و حال صحبتی نبود ، یکی وصف صاحب دولتی را نمود که درد لبری شهره آفاق و درد لداری بی مانند است ، دیگری از راه دشوار و زلفین خم اندر خمس سخن میراند ، دیوار کویس سر میشکند ، آستان بلندش دست هر گدا نرسد ! حریفی از خم پر می و جام لبریزش گفت که هر بی خرد را در آنجا راه نباشد و جز رندان بلاکش را بمجلس نخواند که سخت پرمایه است ، نرد عشق با بیمایگان تهیدست نبازد ، بی کسان فرومایه را بیال مگسی ارزش ندهد !!

دیگری که با وی سابقه آشنائی داشت قیافه اندوهناکش را دید از کنار مجلس فریاد زد و با آهنگی که بر تار دل های غمناک مینوازند فروخواند :

هله خاموش که شمس الحق تبریز از این می

همگان را بچشاند ، بچشاند ، بچشاند

در آن روزها و شبها این اشعار معروف هاتف اصفهانی زبان حال و ترجمان

احوال او بود :

محفلی نغز دیدم و روشن میر آن بزم ، پیر باده فروش

چاکران ایستاده صف در صف باده خواران نشسته دوش بدوش

پیر در صدرو میکشان گردش پارهای مست و پارهای مدهوش

سینه بی کینه و درون صافی دل پر از گفتگو و لب خاموش

همه را از عنایت ازلی چشم حق بین و گوش راز نیوش

محمد رضا فرودی چشم دل باز کرد جهان دیگری دید در راه سلوک کوشید ،

رنجها برد زحمتها کشید تا خود را بحقیقتی رساند .

روشنی دردل تارش تابید ، دانست : يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد ،

روزی از روزها پیر روشن ضمیر باو فرمود داستان ابراهیم ادهم را به شعر درآورد و

آنچه درین باره شنیده و دانسته بقالب شعر بیاورد .

چون سخن از دل برآید لاجرم بر دل نشیند ، سالک تازه کار گفت : خواندن و

نوشتن را بزحمت تواند و چگونه شود ماجرای شورانگیز شاهزاده بلخی را بشعر

سراید ! شعر زبان فرشتگان است اورا چه کار که در جرگه عالم ملکوت قرار گیرد !!

خرید و فروش فرش را با شعر و شاعری چه مناسبت ؟؛ شمس الحق تبریز زمان دریافت

که خمیر مایه انسانی او خوب پرورش نشده روزی چند از این ماجرا گذشت تا در

مجلس روحانیان که همه سری پرشور داشتند بار دیگر اشارت شد که شعر سراید !

اوهمت خواست تا در اثر تصرف رهبر روحانی خود راه شعر و شاعری عرفانی را پیمود ،

داستان ابراهیم ادهم ، حالات ادهم پاره دوز ، شگفتی های ولادت آن عارف بزرگ

را برشته نظم درآورد .

راه تربیت نفس ، خودشناسی را بازبانی ساده ، اشعاری شیرین و مختصر بیان نمود ، کتاب انوارالعیون چاپ شیراز گرچه شرح احوال ادهم پاره دوزوشگفتی‌های تولد حضرت سلطان ابراهیم ادهم را دربردارد ، داستان جوانی که صورت خود را در آئینه بیند ، قصه مجنون ، جوینده علف کیمیا ، مجذوب الهی ، حکایت پادشاهی که سه پسر خود را بسفر فرستاد از شاهکارهای فرودی زهبی است که خواننده را با خود متوجه عوالم مافوق طبیعت میسازد خواننده کتاب «انوارالعیون» در هنگام مطالعه آن ماجراها و شور و عشق عالم معنی ممکن است ناگهان فغان کشد و گوید :

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان درپیش

کی روی ، ره ز که پرسی ، چه کنی ؟ چون باشی !؟

درباره او ایس قرنی داستانش گفته و نوشته‌اند ، عارفان گویند چون عشق و محبت چوپان یمنی با پیامبر اسلام بود ، در راه آن حضرت فانی گشت فرودی ما چنین گوید :

چون او ایس از عشق احمد مست شد ترک هستی کرد ، چون پابست شد

صبغه الله یافت شد هم‌رنگ او یافت جانش در نمان فرهنگ او

داشت راهی سوی او از راه دل جان او با او از آن شد متصل

هیچ میدانی که عشق مصطفی با که بد ؟ با ذات پاک کبریا

روز و شب با عشق اندر کار بود پای بند طره دلدار بود

آن چنان شد فانی اندر عشق یار تا در او شد ، قدرت حق آشکار

از معراج پیامبر دقیق‌ترین نکته‌های عرفانی و روحی را که با معتقدات مذهب

جعفری درست درمی‌آید لسان الفقراء فرودی چنین سرود .

آن محبت میکشد او را بجد تا که با معشوق خود شد متحد

بود احمد را بسر شوق لقاء ز آن سبب دادش خدا این ارتقاء

پس بظاهر شد بمعراج و بدید
 از خودی بگذشت ، شد اندر فنا
 مصطفی با حق چو نرد عشق باخت
 چونکه معشوق محمد (ص) بد خدا
 آنچه دید و با خدا گفت و شنید
 یافت قرب قاب قوسین و دنا
 اسب همت زان سبب تا عرش تاخت
 ترك زآن فرمود يك سر ، ماسوا
 درباره نام دیوان اشعار خود چنین گوید :

چونکه این دفتر همه آراستم
 داد دستورم که هنگام نماز
 نامش از آن پیر دانا خواستم (۱)
 از طریق دل ، طلب کن با نیاز
 بر لسان آمد که انوار العیون
 پس بامرش خواستم ، از دل کنون
 این کتاب چون مورد توجه اهل ذوق و ادب گردید آن را بچاپ رسانید ، همه
 میدانیم که شعر زبان دل است ، شاعر عباس صبحی سردی بی سواد چنان اشعاری
 می سرود که عارف و عامی را بوجد و حال می آورد .
 روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است

آری افطار رطب در رمضان مستحب است

۱ - مقصود شادروان آقا میرزا احمد تبریزی مشهور بوحید الاولیاء از بزرگان
 طریقت ذهبی که آرامگاه او در شیراز مطاف اهل راز است .

تمثیه

حکیمان دیر دیر خورند و عباد نیم سیر و زهاد سدره مق و پیران
 تا عرق کنند و جوانان تا طبق بردارند اما قلندران چند آنکه نه در معده
 جای نفس ماند نه در سفره روزی کس .
 حکمت : هر که را دشمن بیش است اگر نکشد دشمن خویش است .

(سعدی)